

برتولت برشت

ترجمه زیبادخت زهره‌وندی

## ادبیات عامه‌پسند و ادبیات رئالیستی



که در تاریخ ادبی وضع شده است توسل جوییم. ما نباید رئالیسم را تنها در آثار خاصی خلاصه کنیم، بلکه باید تمامی راه‌ها و وسایل را به طریقی زنده و پویا به کار گیریم. یعنی از تمام روش‌های قدیم و جدید، آزموده و نیازموده، چه از هنر نشئت گرفته باشند و چه از منابع دیگر، استفاده کنیم تا بتوانیم واقعیت زنده را به گونه‌ای در اختیار مردم قرار دهیم که قادر به درک کامل آن باشند. ما سعی خواهیم کرد رئالیسم را به شکل تاریخی خاصی از رمان متعلق به عصر مشخصی مثل دوره بالزاک و تولستوی نسبت ندهیم تا به وضع معیارهای کاملاً صوری و ادبی رئالیسم وادار نشویم. بحث در مورد رئالیسم تنها به مواردی که فرد بتواند هرآنچه را که به تصویر کشیده شده است درک کند و ببیند و یا این‌که فضای خاصی خلق گردد و داستان به صورتی ادامه یابد که در آن خصیلت‌های روانی شخصیت‌ها آشکار شود،

اکنون مفهوم «رئالیسم» مورد نظر ماست؛ مفهومی قدیمی که توسط افراد بسیاری برای بیان مقاصد متعددی مورد استفاده قرار گرفته است و قبل از آن که ما آن را به کار بگیریم باید مفهوم فوق را از موارد نامربوط و اضافی پاک سازیم. این کار لازم است، زیرا وقتی فردی مایملکی را به ارث می‌برد ناگزیر باید دست بیگانه را از آن کوتاه کند. آثار ادبی را نمی‌توان مائزگی چون کارخانه انگاشت و نیز با صور ادبی بیان نمی‌توان همانند اسلوب‌های صنعتی برخورد کرد، و نیز چگونگی، زمان و قشر خاص مورد خطاب اثر رئالیستی، آن را حتی در مورد جزئی‌ترین مسائل مقتد و محدود می‌سازد. همان‌گونه که در ذهن مردمی مبارز را مجسم می‌کنیم که دنیای واقعی را تغییر می‌دهند، ما نیز نباید برای گفتن داستان به قواعدی که کاملاً مورد آزمایش قرار گرفته، یعنی نمونه‌های ارزشمند و قوانین جاودانه زیباشناختی



محدود نمی‌گردد. برداشت ما از رئالیسم باید گسترده و سیاسی باشد؛ و رای محدودیت‌های زیباشناختی و مستقل از معیارهای قراردادی، واقع‌گرا یعنی کسی که ارتباطات عقلی یا سببی جامعه را به تصویر بکشد، دیدگاه و تفکری غالب را همانند دیدگاه حاکمان جامعه آشکار کند، از زاویه دید آن قشر جامعه بنویسد که کلی‌ترین راه‌حل‌ها را برای مبرم‌ترین مشکلات مبتلا به جامعه بشری به ارمغان آورده‌اند، بر پویایی تکامل تأکید کند و به تجسم غیرانتزاعی پردازد و از این طریق تفکر انتزاعی را برانگیزد.

دستورالعمل بلندبالا و مفصلی است و مفصل‌تر هم می‌تواند باشد. ولی در عین حال هنرمند را آزاد می‌گذارد تا قوه تخیل، ابتکار، شوخ‌طبعی و خلاقیت خود را به نحو احسن به کار گیرد. ما بر نمونه‌های ادبی که به جزئیات بی‌مورد می‌پردازند اصرار نمی‌ورزیم و هنرمند را در گفتن داستان به پیروی از قواعد زیاده از حد دقیق

محدود نمی‌کنیم.

به عقیده ما نگارش به اصطلاح حسی که در آن همه چیز استشمام و حس می‌شود به خودی خود نباید به عنوان نگارش رئالیستی تلقی گردد زیرا بسیاری آثار نگاشته شده حسی وجود دارد که رئالیستی نیست و بالعکس آثار واقع‌گرایانه‌ای که حسی نمی‌باشند. پس ناگزیریم خیلی محتاطانه به این مسئله پردازیم که آیا داستان با فرایندی معطوف به آشکارساختن خصلت‌های روانی شخصیت‌ها در پایان ادامه می‌یابد یا خیر. چنانچه خوانندگان ما صرفاً با استفاده از ترکیبی از ترفندها و اداری‌گردند در احساسات درونی قهرمانان داستان سهیم شوند، احتمال بسیار دارد تصور کنند نویسنده کلید رمز اتفاقات داستان را در اختیار آن‌ها قرار نداده است. با پیروی از شکل آثار بالزاک و تولستوی بدون تحقیق و تفحص کامل ممکن است باعث خستگی و کسالت خوانندگان خود یعنی مردم شویم، همان‌گونه که این نویسندگان غالباً چنین مسئله‌ای را ایجاد کرده‌اند. در رئالیسم مسئله فقط شکل نیست و با تقلید از روش این نویسندگان ما هرچه بیش‌تر از واقع‌گرایی دور می‌شویم.

زمان سپری می‌شود و اگر چنین نبود برای آنان که پشت میزهای طلائی نمی‌نشینند دورنمای آینده بسیار فقیرانه و ناچیز می‌نمود. روش‌ها و انگیزه‌ها محکوم به فناست و مسائل جدیدی رو می‌نمایند که مستلزم تولد روش‌های جدیدند. واقعیت چهره عوض می‌کند و بنابراین چگونه نشان‌دادن واقعیت نیز نیازمند تغییر است. هیچ چیز از هیچ نشئت نمی‌گیرد. آرای جدید از دل آنچه قدیمی است برمی‌خیزد ولی همین مسئله باعث نو و جدید بودن آن‌ها می‌شود.

ستم‌پیشگان همیشه نقاب یکسانی بر چهره ندارند. آنان نقاب عوض می‌کنند و همواره نیز نمی‌توان به یک طریق نقاب از چهره‌هاشان درید. حقه‌های بسیاری برای خودداری از رخ‌نمودن در آینه وجود دارد. جاده‌های

نظامی‌شان جاده وسایل نقلیه موتوری نام می‌گیرد. تانک‌هایشان به گونه‌ای استتار می‌شوند که چون پیشه‌های انبوه به نظر بیایند. جاسوسانشان می‌توانند دستان پینه‌بسته کارگران را داشته باشند. آری، تنها با قوه ابتکار و نبوغ می‌توان شکارچی را به شکار تبدیل کرد و یا بدین‌گونه نمایاند. آنچه دیروز عامه‌پسند بود امروز از آن محبوبیت و مطلوبیت برخوردار نیست زیرا مردم دیروز با مردم امروز تفاوت دارند.

آنان که درگیر تعصبات قراردادی نیستند خوب می‌دانند که راه‌های بسیاری برای منکوب‌کردن حقیقت وجود دارد و نیز راه‌های بسیاری برای بیان آن. آنان می‌دانند که برانگیختن خشم در شرایط غیرانسانی به طرق بسیار امکان‌پذیر است؛ مثلاً با توصیف صریح حزن‌آور و یا توصیف معمولی و مبتنی بر واقعیات زندگی؛ با گفتن داستان و مَثَل و لطیفه؛ با اغراق و زیاده‌گویی و یا با کم‌گویی و خلاصه‌گویی. در تئاتر واقعیت را می‌توان به صور واقعی و یا خیالی نمایش داد. بازیگران می‌توانند بدون گریم و یا با حداقل گریم «طبیعی» بنمایند و یا همه چیز می‌تواند حالت تعسفی داشته باشد. آن‌ها می‌توانند نقاب‌های عجیب و مضحک به چهره بزنند و نماینده حقیقت باشند. این‌جا موردی برای بحث وجود ندارد، وسیله باید هدف را برایمان روشن سازد. مردم می‌دانند چگونه هدف را جستجو کنند. پشتیبان اصلی بدعت‌گذاری پيسکاتور در تئاتر (و بدعت‌گذاری‌های خود من) که مکرراً بر مبنای دگرگونی شکل‌های سنتی و قراردادی صورت می‌گرفت، قشرهای مترقی طبقه کارگر بود. کارگران همه چیز را با میزان حقیقت موجود در آن محک می‌زدند؛ آنان از هرگونه نوگرایی و خلاقیتی که در جهت نمایاندن حقیقت یعنی ساختار واقعی اجتماع بود، استقبال می‌کردند. از طرف دیگر آنان هرچه را که مبتنی بر رسیدن به مقصود و هدفی نبود، رد می‌کردند؛ همان‌گونه که برای دستگاه‌هایی که بدون بازدهی کار می‌کردند

کارهای دیگری انجام شده است به همان‌گونه ما نیز باید برای قابل‌درک‌شدن آثار جدید کاری انجام دهیم. همواره باید به‌یاد داشت که علاوه بر عامه‌پسند بودن «عامه‌پسندشدن» نیز امکان‌پذیر است.

نبود و جملاتی نظیر «سینما و تئاتر با هم تفاوت دارند و نمی‌توان آن‌ها را با یکدیگر مقایسه کرد»، از دهان آن‌ها شنیده نمی‌شد. اگر از فیلم به‌طور مناسب استفاده نمی‌شد حداکثر حرفی که کسی ممکن بود بشنود این بود: «آن قسمت فیلم لازم نیست و بیش‌تر باعث گیجی بیننده می‌شود.» کارگران از آموختن به ما و از یادگرفتن از ما بیم نداشتند.

تجربه به من نشان داده است که شخص هرگز نباید از بیان مطالب عجیب و غیرعادی برای کارگران ابایی داشته باشد؛ البته تا وقتی که آن‌ها به واقعیت مربوط باشد.

بنابراین انتخاب معیارهای آثار عامه‌پسند و رئالیستی نه تنها باید با دقت بسیار بلکه باید با ذهن باز صورت گیرد. این معیارها نباید آن‌گونه که غالباً معمول است، از آثار رئالیستی موجود و آثار عامه‌پسند منتج شود. چنین شیوه‌ای به معیارهای صرفاً صورت‌گرایانه مستهملی می‌گردد و آنگاه میزان عامه‌پسند بودن و رئالیستی بودن آثار بر چنین مبنایی تعیین می‌گردد.

این‌که تا چه حد نوشته‌ای به آثار موجود و معروف رئالیستی شباهت داشته باشد نمی‌تواند برای رئالیست بودن و نبودن آن اثر محک مناسبی باشد، زیرا آن آثار باید نسبت به زمان خود رئالیستی تلقی گردند و نه زمان ما که نیازمند رئالیسم مخصوص به خود است. در مورد هر اثر رئالیستی آن تصویر خاص زندگی که توسط نویسنده ارائه شده است باید با زندگی واقعی مقایسه گردد و نه با تصویری دیگر از زندگی و نویسنده‌ای دیگر و به همان ترتیب در مورد عامه‌پسند بودن اثر، روند کاملاً صورت‌گرای و وجود دارد که باید با آن مقابله کرد. قابل‌فهم بودن اثر ادبی با صرف تقلید دقیق از آثار دیگری که برای مردم زمان خویش قابل‌درک بوده است تضمین نمی‌گردد. به همان ترتیب که آن آثار نیز با تقلید از آثار قدیمی‌تر از خود نوشته نشده است، بلکه برای قابل‌لمس بودن آن‌ها برای مردم

